آن کنیزك هر بار که نزد من می آمد و با من سخن می گفت این شعر را می خواند: وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی های پروردگار ما بود. ولی شکر که مرا از دیار کفر نجات داد.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که کنیز سیاه آزاد شده ی یکی از قبائل عرب که قبلاً با آنها زندگی کرده بود، (خاطره ای برای من تعریف کرد و) گفت: دختر بچه ی خردسالی از آن قبیله که گردنبند چرمی سرخ رنگی داشت، از خانه بیرون شده بود. معلوم نبود آن را روی زمین گذاشته یا گم کرده بود. از قضا پرنده ای گوشت خوار آن را دیده و به خیال اینکه قطعه گوشتی است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه جستجو کردند، آن را نیافتند. سرانجام مرا متهم کردند و بازرسی نمودند، تا جایی که شرمگاه مرا نیز تفتیش کردند. به الله سوگند دیری نگذشته بود که آن مرغ، گردنبند را از بالا به زمین انداخت. گفتم: این همان چیزی است که مرا به سرقت آن متهم کرده اید و من بی گناه بودم. بعد از آن بود که خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رفته و مسلمان شدم. عایشه رضی الله عنها می گوید: آن کنیزك که در صحن مسجد خیمه ای داشت، نزد من می آمد و با من سخن می گفت و این شعر را می خواند: وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا ... أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي روز گم شدن آن زیور قرمز، از شگفتی های پروردگار ما بود. ولی شکر که مرا از دیار کفر نجات داد. عایشه رضی الله عنها می گوید: چون از او پرسیدم: چرا هر بار که با من می نشینی این شعر را می خوانی؟ وی ماجرای فوق را برایم بازگو کرد.

[صحیح است] [به روایت بخاری]

حدیث مذکور بیانگر سبب اسلام آوردن کنیزی است که از طرف قبیله متهم به دزدیِ گردنبندی کوچک می شود؛ حال آنکه به علت رنگ قرمز گردنبند، پرنده ای آن را با خود برده بود. و به این ترتیب قبیله ای که در میان آنها زندگی کرده بود، به تفتیش و بازرسی وی می پردازند؛ اما تقدیر الله متعال بر این رفته که به هنگام تفتیش وی، پرنده ی مذکور گردنبند را در بین آنها بیندازد و آنها متوجه بی گناهی کنیز شوند. پس از این ماجرا، کنیز نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رود و اسلام می آورد و در مسجد و در خانه ای کوچک ساکن می شود که پناه او می باشد. و همواره این داستان را برای ام المومنین عایشه رضی الله عنها ذکر می کند و بیت مذکور را به یاد آن ماجرا می خواند.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/10895